

مسئله کودکان و جوانان با هوش

در این روزها که مدام صحبت استفاده از منابع انسانی است و بحق باید گفت که منابع انسانی هر کشوری پر ارزش ترین ثروت آن است مطلبی که حائز اهمیت می باشد عبارت است از استفاده از افراد باهوش در کشور ما . اغلب روانشناسان هوش را گنجایش تطبیق و یا عبارت دیگر ظرفیت یادگیری هر فردی تعریف میکند افراد بشر در کمیت این گنجایش بایکدیگر متفاوتند بنحوی که آنها را از این لحاظ به گروه های مختلف تقسیم نموده اند توجه مادر این جای شتر بجانب افرادیست که دارای هوش سرشاری بوده و باصطلاح نابغه یا نزدیک نابغه هستند . در کشور ما مدت زمانی بس طولانیست که نابغه ظهور نکرده و برای جبران این کمبود تمایل داریم که مکرر به ابن سینا و رازی و خیام و عده معدود دیگری که در تاریخ طولانی مانوخی از خود نشان داده اند اشاره نموده و بدینوسیله عقده حقارت خود را در این مورد تسکین دهیم . سؤالی که در اینجا پیش می آید اینست که آیا واقعا هوش افراد ملت ما از سابق کمتر شده و یا اینکه شرایط و مقتضیات زمان و مکان بنحوی بوده که اجازه رشد و نمو استعداد های فطری را بمانداده است ؟ از لحاظ علم روانشناسی و آنچه که درباره تکامل مغزی و روانی بشر میدانیم قسمت اول صحت علمی ندارد . اما امکان زیاد وجود دارد که قسمت دوم یعنی شرایط زمانی و مکانی تا اندازه بسیار زیادی عامل اصلی عدم ظهور افراد نخبه و نابغه در کشور ما بوده است . ولی منظور مادر اینجا تجزیه و تحلیل عواملی که سبب ایجاد و پرورش نبوغ در افراد میگردد نیست بلکه مقصود اینست که بدانیم با چه وسائلی می توان کودکان و جوانان باهوش را از دیگران تمیز داد و بچه طریقی می توان از هوش سرشار آنها برفع خود آنها و جامعه استفاده کرد .

بطور کلی توزیع پدیده هوش در اغلب جوامع انسانی تابع منحنی نورمال است بدین معنی که اگر هوش افراد يك جامعه را بسنجیم مشاهده میکنیم که عده معدودی بسیار باهوشند و عده محدودی بسیار کم هوش و بقیه جمعیت میان این دو قطب در حدود متوسط قرار میگیرند بنابراین با در نظر گرفتن این قانون میتوان گفت که عده افراد بسیار باهوش یا نابغه در هر کشوری منجمله کشور ایران معدود است ولی باید اضافه کرد که در اغلب ممالک پیش رفته همین عده معدود افراد باهوش هستند که تا اندازه زیادی سبب پیشرفتهای شگرف در تمام شئون زندگانی آنها بوده

و اغلب پیشوایان علم و صنعت و سیاست و هنر میباشند لذا این مشکلی است اساسی برای کشور ما که بدانیم این عده معدود افراد باهوش چه کسانی بوده و بعد از شناسائی آنها سعی گردد، با برنامه صحیحی حد اکثر استفاده از وجود آنها بشود. روانشناسان کودکانی را که در دستهای هوش بخصوص در تست استانفورد بنیه بهره هوش بالاتر از ۱۴۰ (نمره ۱۰۰ حد متوسط است) داشته باشند را افراد باهوش نامند. این کودکان استعداد انجام کارهای فکری مشکل را دارند ولی صرفاً داشتن هوش زیادی بخودی خود ضمانت موفقیت این کودکان را نمینماید زیرا که موفقیت بستگی دارد به عوامل بسیار زیادی که یکی از آنها داشتن فرصت و امکانات پیشرفت است. کودکانی که از لحاظ هوش در یک درصد جمعیت کلی قرار میگیرند را می توان بدو دسته تقسیم کرد. دسته اول آنهایی هستند که آنان را اصطلاحاً (باهوش) می نامند و گروه دوم کسانی که می توان اصطلاحاً نابغه را در مورد آنها بکار برد و اینان کودکانی هستند که بهره هوشی بالاتر از ۱۷۰ دارند. این افراد معمولاً نمیتوانند بدرستی به محیطهائی که در آن اشخاص کم هوش تر زیادهند تطبیق نمایند و بنابراین ممکن است علائم ناسازگاری و ناراحتی روانی از خود نشان دهند. اگرچه نوابغ بسیار نادرند ولی همانطور که گفته شد این افراد اغلب عامل موثر پیشرفتهای بزرگ جوامع بشری هستند و در روی این اصل جامعه باید هر چه در قدرتش وجود دارد برای استفاده از این گونه افراد بکاربرد. کودکان باهوش از احاطه کمیت مقدار یادگیری با دیگران متفاوتند بدین معنی که آنان بیشتر از دیگران این گنجایش را دارند. گاهی بقدری این تفاوت از لحاظ کمیت زیاد است که بنظر میرسد کیفیت هوش آنها نیز با دیگران فرق دارد. البته هر فردی گنجایش یادگیری را دارد منتها شخص کم هوش باهستگی و کندی مطلبی را فرا میگیرد و فقط قادر است موضوعات ساده را بیاموزد ولی فرد باهوش بسرعت میآموزد و از عهده انجام مسائل مشکل برمیآید. او قادر است روابط پدیده های زندگی را با سرعت و دقت بیشتری بفهمد و درک کند. نکته مهمی که در اینجا باید متذکر شد اینست که گرچه کودک یا جوان نابغه بصورت ظاهر با دیگران فرق دارد ولی طبیعت و استعداد های او بسان دیگر افراد هم نوع خود میباشد بدین معنی که مانند هر فرد دیگر احتیاج به موفقیت و شناسائی و مهربانی و درستی دارد. کودکان باهوش معمولاً در مدارس چون باعده کم هوش تر از خود در یک کلاس هستند احساس کم حوصله گی میکنند زیرا که مطالب را از دیگران بهتر و سریعتر می فهمند و بنا بر این باید معلمان توجه مخصوصی بآنها نمایند. کودکان باهوش و استثنائی را در چند سال اخیر مورد تحقیق قرار داده اند

و کاملترین گزارشی که در این مورد نوشته شده براساس تحقیقی است که ترمن **Terman** روانشناس شهیر امریکائی انجام داده است در این تحقیق عده زیادی از کودکان دبستانی مورد آزمایش هوش قرار گرفته و از میان آنها زندگی افرادی را که بسیار باهوش یا نابغه محسوب میشوند تا سنین بزرگسالی مطالعه نمودند. نتایج حاصله بسیار جالب بود در اینکه نشان میداد قسمت اعظم این کودکان هنگامیکه سن بزرگسالی رسیدند اغلب دارای تحصیلات عالی و شاغل مقامهای مهم گشتند و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی بر دیگران برتری یافته و حتی از احاطه سلامت روانی و سازش با مشکلات بر همسالان خود توفیق داشته (این مطلب برخلاف عقیده عمومی است که افراد باهوش چون بیشتر میفهمند بیشتر رنج میبرند و بنا بر این از لحاظ روانی ناراحت تر میباشند) تحقیقات مذکور نتایج دیگری در برداشت از آنجمله اینکه کودکان باهوش معمولاً دارای اولیاء باهوشند و بعلاوه اغلب آنها از طبقه مرفه اجتماعی و اقتصادی میباشند کودکان باهوش معمولاً هوشمندی خود را در سنین اولیه زندگی بروز میدهند مثلاً کودک متوسط در سال اول زندگی دولفت کامل بیشتر نمیتواند ادا کند در صورتیکه کودک باهوش ممکن است در همان سن از ده تا پانزده لغت فراگیرد. بهترین معیار هوشمندی در دو سال اول زندگی قدرت تکلم یا مقدار لغاتی است که کودک میآموزد و بنابراین کودکان باهوش قادر بخواندن قبل از کودکان دیگر بوده و مطابق تحقیقاتی که انجام گرفته تقریباً نصف کودکانی که در یک درصد بالای جمعیت از لحاظ هوش قرار گرفته می توانند قبل از ورود بدبستان خواندن را بیاموزند ترمن **Terman** گزارش داد که ۲۰٫۵ درصد گروهی را که او مطالعه کرد خواندن را قبل از سن ۵ سالگی آموخته بودند و از مجموع کل ۶۱ درصد قبل از سن چهار سالگی و ۱۶ درصد قبل از سن سه سالگی خواندن را فرا گرفته بودند. این نوع کودکان را نباید مجبور بآموختن نمود زیرا که خود طبیعتاً این تمایل را نشان میدهند و بدون تعلیم مخصوص خواندن را یاد میگیرند. کودکان باهوش در مدرسه نیز برتری هوش خود را نشان میدهند گویانکه معمولاً نمرات درسی آنها پائین تر از نمره ایست که در امتحان هوش گرفته اند. دلیل عمده این امر بیتر مربوط به قصور برنامه آموزشی است که نمیتواند دروس و مطالبی که مطابقت با استعداد سرشار اینگونه کودکان و جوانان دارد برای آنها فراهم سازد. همانطور که قبلاً گفته شد تعداد کودکان باهوش در طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی متفاوت است. مطابق تحقیقاتی که ترمن **Terman** از ۵۶۰ خانواده این نوع کودکان نمود معلوم شد

که ۳۱٫۴ درصد این کودکان از خانواده طبقه تحصیل کرده یا باصطلاح پرفسیونال و ۵۰ درصد از طبقه نیم پر فسیونال و تجار ۱۱٫۸ درصد از طبقه کارگران متخصص و ۶٫۶ درصد از کارگران نیم متخصص و ۱۳ درصد از کارگران معمولی بودند. در این تحقیقات ترمن مشاهده میشود که تقریباً یک سوم کودکان باهوش از طبقه تحصیل کرده هستند و بنا بر این محیط بسیار مساعدی برای رشد و نمو استعدادهای فطری خود دارند ولی تعداد زیادی از این کودکان از خانواده‌هایی که اولیاء از لحاظ هوش و تحصیلات و مقتضیات زندگی متوسط یا پائین هستند متولد می‌شوند. در این نوع خانواده‌ها امکان ایجاد اختلاف میان کودک باهوش و اولیاءش زیاد است زیرا که برای پدران و مادران مشکل است این حقیقت را قبول کنند که کودک ۱۰ ساله از آنها بیشتر میفهمد و درک میکند و علاوه اغلب اوقات خانواده‌های متوسط پائین تر از متوسط هوش سرشار کودکان را دال بر شرارت و خونسردی دانسته و از عاقبت کار آنان بیم دارند. کودک با هوش که در خانواده مورد قبول اولیاء قرار نمیگیرند این مطلب را بزودی درک نموده و می‌داند که بواسطه هوش سرشارش به عوض تشویق شدن مورد بی مهری اولیاء قرار میگیرد. روی این اصل ممکن است سعی کند که یا اصلاح از هوش خود استفاده نکند و یا اینکه هوش زیاد خود را در راه‌های انحرافی آنچنانکه در جامعه ما شواهد زیادی موجود است بکار برد.

یکی از مشکلاتی که در کشور ما از آن اغلب صحبت میشود فقدان لیدرها و مدیران و پیشوایان و پیشقدمان سیاسی و اقتصادی و علمی است. با در نظر داشتن اینکه لیدر شایسته بودن در دسته‌های مختلف بخصوص امور علمی مستلزم داشتن هوش سرشار است لذا این ضرورت پیش‌می‌آید که باید با برنامه معین و صحیحی کودکان و جوانان باهوش اجتماع خود را شناخته و سپس در پرورش استعدادهای آنها و آماده کردن آنان برای اشتغال بآنچه که برای استعدادشان مناسب است بکوشیم. زیرا آنچه که مسلم است دردنیای امروز پیشرفت سریع بشر در تمام شؤون زندگی از سیاست گرفته تا علم بدست افراد نخبه هرملتی صورت میگیرد نه اشخاص ضعیف العقل که گاهی صرفاً بواسطه امتیازات طبقاتی یا عوامل مشابه آن زمام امور را بدست میگیرند.